

ابراهیم زرقانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۶/۱۶

رخش و ویژگی‌های او در شاهنامه فردوسی

چکیده

هدف از نوشتن این مقاله این است که بیان کنیم چرا رخش در بین اسب‌های شاهنامه شاخص و مشهور شده است؟ دارای چه صفات و ویژگی‌های برجسته‌ای بوده است؟

در ابتدا به اهمیت اسب در متون دینی قبل از اسلام و شاهنامه پرداخته؛ پس از آن بیان کرده‌ایم که رخش اسبی اسطوره‌ایست و دارای صفات و ویژگی‌های انسانی بوده است. این ویژگی‌ها در رفتار و کردارش، بروز یافته است. وی در برابر رستم احساس مسئولیت می‌کرده، به وی مهر و محبت داشته، سخنان رستم را می‌فهمیده و دارای فره و... بوده است. در پایان، ویژگی‌های طبیعی و حیوانی برجسته او را ذکر کرده‌ایم و گفته‌ایم که جسارت بسیار زیادی داشته است. روئینه سم، فولاد سم، تیز رو، بی‌همال بوده و صدای شیهه‌ای فراتر از یک اسب داشته است.

واژه‌های کلیدی:

اسب، اهمیت وی در اوستا، یشتها، شاهنامه، رخش، ویژگی‌ها و صفات انسانی رخش، ویژگی‌های حیوانی و طبیعی.

در گذشته یکی از جانداران و حیواناتی که یار و همدم انسان‌ها بوده و نقش اساسی و مهمی را در زندگی انسان‌ها ایفا می‌نموده اسب بوده است. بدون شک در تاریخ گذشته جهان و از جمله در شاهنامه فردوسی لشکر کشی‌های ایرانیان و تورانیان با اسب بوده حتی «بیشتر لشکر کشی‌ها از سواران پدید می‌آمده است.» (حماسه سرایی در ایران، ۲۳۳) و پیاده‌ها نقش کم رنگ‌تری در جنگ داشته‌اند.

اسب در متون مقدس ایرانی، اسب در نزد آریایی‌ها و ایرانیان اولیه از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که مهر که یکی از ایزدان آیین زردشتی و ایزد جنگ و پیروزی است «دارای اسب‌های تیزرو یا اروند اسب است.» (اساطیر و فرهنگ پهلوی، ۴۳۴) حتی به کسانی که در پیمان‌های خود استوار بوده باشند «اسب‌های تندرو می‌بخشد.» (اوستا ۳۷۳) زردشت در دین یشت، کرده ۱۰/۳ در دعاهایش از اهورامزدا درخواست می‌کند که «بینایی و شنوایی چون بینایی و شنوایی اسب را به وی عطا کند و قدرتی چون قدرت بازوان و پاهای او را به وی ببخشد.» (یشتها، ج ۲: ۱۷۶)

در کتاب مزدیسنا ویژگی‌های یک اسب نیک و خوب - که در اصل از زبان زردشت است - این‌گونه بیان شده: «قوت در پاها، شنوایی در گوشها، نیرو در بازوان، قوت بینایی خوب که اگر در شب تیره باران ببارد و ژاله بریزد و تگرگ بیفتد یک موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد، تواند شناخت که آن از یال یا از دم است.» (مزدیسنا، ۱۴۱)

اسب در شاهنامه فردوسی «یکی از جانوران نمادینی است که از ارزش بنیادینی برخوردار بوده است.» (نهادینه‌های اساطیری، ۳۲۷) این حیوان بنا بر روایتی «از سویه کردارگاه همچون انسان رفتار می‌کند و زبان دارنده خویش را در می‌یابد.» (همان، ۳۲۷)

در شاهنامه از اسب‌های زیادی نام برده شده است که اصولاً آنان اسب‌های مثبت و نیک‌اند از جمله: گلرنگ اسب فریدون، بهزاد یا شب رنگ اسب سیاوش، شب‌دیز اسب لهراسب و گشتاب و بهرام گور و خسرو و پرویز، و رخس به طور عام هر نوع اسبی از جمله اسب سهراب و گسته‌م و به طور خاص، اسب رستم.

یکی از جلوه‌های اهمیت اسب در شاهنامه اینست که بسیاری از نام‌های شاهان و شخصیت‌های برجسته با واژه اسب همراه و ترکیب شده است از جمله: شهرسب، لهراسب، شیداسب، جاماسپ، گشتاسپ و ... که به یادگار ماندن چنین اسم‌هایی در شاهنامه نشانه آنست که اسب در نزد مردم آن زمان - بخصوص ایرانیان - از ارزش والایی برخوردار بوده؛ به

گونه‌ای که انتخاب جزیی از نام فرزندان خود به اسب مایهٔ مباحات و افتخار آنها بوده است. و بنا بر سخنی «بودن این‌ها در شاهنامه نشانگر ارزش اسب در نزد ایرانیان است که ریشه در باورهای کهن آسیایی دارد.» (نهادینه‌های اساطیری، ۳۳۰)

اهمیت رخس: یقیناً یکی از عوامل مهمی که سبب به شهرت رسیدن رستم در شاهنامه شده، وجود اسب او یعنی رخس است؛ زیرا اوست که در حماسهٔ پهلوانی رستم و ایرانیان نقش آفرین است و شاید بی‌جا نباشد بگوییم که اگر رخس در طول زندگی و جنگهای رستم یار و همدمش نبود؛ رستم آن رستم جهان پهلوان شاهنامه‌ای که در ذهن‌های ما به یادگار مانده و قدرت نمایی می‌کند؛ نبود. حتی می‌توانیم بگوییم که رخس در قدرت‌نمایی و در جسارت در میدانهای جنگ، هفت خوان و ... گاه از رستم بهتر عمل می‌کند و یا از او کارکرد کمتری ندارد.

در خوان اول با شیر، در خوان دوم با اژدها به گونه‌ای برخورد و مبارزه می‌کند که مایهٔ اعجاب و حیرت جهان پهلوانش - رستم - می‌شود.

علاوه بر آن مایهٔ اعجاب دیگر پهلوانان میدان‌های جنگ از جمله افراسیاب، هجیر، سهراب، اسفندیار و ... است. و حتی به دلیل کردار عجیب و غریبش او را از «عجایب مخلوقات جهان دانسته‌اند.» (حماسه سرایی در ایران، ۵۶۷)

رخس: «رنگ سرخ و سفید به هم آمیخته رنگ بین سیاه و بور.» (فرهنگ جامع شاهنامه، ۵۲۷) و بنابر قول دیگری «مرکب بود از رنگ قرمز و زرد تخم مرغ و سفیدی و گل‌های بسیار کوچک زرد و قرمز داشت» (نامه باستان، ج ۲: ۲۹۶، به نقل از فرسنامه خوانساری). و به معنی رخشان و روشن. و از آنجایی که اسب رستم بور و سرخ رنگ یا ارغوانی (زعفرانی) بوده به گونه‌ای که در برابر شعاع خورشید و انعکاس نور آن می‌درخشیده و او را نورانی، رخشان و درخشان‌تر می‌نمایانده، اسم خاصی برای اسب رستم شده که از نژاد اسب‌های کابلی بوده است.

فردوسی در شناساندن رخس چنین می‌گوید:

تنش پرنگار از کران تا کران	چو داغ گل سرخ بر زعفران (ارغوان)
همی رخس خوانیم و بور ابرش است	به خوبی چو آب و به تگ آتش است
خداوند این را ندانیم کس	همی رخس رستمش نامیم و بس

(شاهنامه، ۲۲۴/۱)

در شاهنامه برای اسب رستم علاوه بر اینکه اسمش رخش است صفت‌های دیگری هم شبیه و هم معنی نامش ذکر شده که با کارکردش همخوانی داشته و در جهت خواسته‌ها و اهداف رستم است.

گلرنگ، (همرنگ و شبیه گل) که به نظرمی رسد به دلیل سرخ رنگ بودن او بوده است و رنگ سرخ نشانه تحریک و تحرک و خشم و خشونت بوده و هست.

به زیر اندر آورد گلرنگ را سرش تیز شد کینه و جنگ را

(شاهنامه، ۲۲۶/۱)

رخشان و نورانی که با مهر و آتش مرتبط است.

سوی رخش رخشان بیامد دمان چو آتش بجوشید رخش آن زمان

(شاهنامه، ۲۵۷/۱)

رخشنده:

تهمتن به رخشنده بنهاد روی همی رفت به پیش اندرون راه جوی

(شاهنامه، ۱۹۵/۱)

به نظر می‌رسد با توجه به این که آیین رستم مهری بوده و مهر منبع نور و روشنایی و آتش است و در باورها و اعتقادات کهن و اساطیر مهر ایزدی بوده است که نیایش می‌شده و او را «دارای اسب تیز رو یا ارونند اسب» (اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، ۴۳۴) می‌دانسته‌اند، پس انتخاب نام اسب رستم به عنوان رخش و صفاتش: رخشان، رخشنده، همچنین رویینه سم، فولاد سم، پیل پیکر، پیلتن، ژنده پیل، پیل ژیان و... بدون دلیل نبوده و نشان‌دهنده این است که این‌ها به نحوی با هم مرتبط و در راستای اهداف و خواسته‌های رستم و آیین و اعتقادات او بوده است.

از آنجایی که رستم در بین دیگر پهلوانان حماسه ایرانی در بسیاری از خصوصیات برتر و والاتر است، پس اسب او هم باید در بین دیگر اسب‌های شاهنامه برتر و والاتر باشد. همان‌طور که جهان پهلوان دوره حماسی ما یک پهلوان اسطوره ایست، رخش هم یک اسب اسطوره ایست.

به طور کلی، ویژگی‌های رخش را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) ویژگی‌هایی که شبیه ویژگی‌ها و خصوصیات انسانی است

ب) ویژگی‌های طبیعی یا حیوانی

ویژگی‌های انسانی رخس: رخس اُعجوبه ای است که رفتار و کردارش فراتر از رفتار و کردار یک اسب به نظر می‌رسد. بیشتر کارهایش شبیه به کارهای انسانهاست. حتی در بسیاری از مراحل از جهان پهلوانش - رستم - بهتر عمل می‌کند.

۱- احساس مسؤلیت، مهر و محبت به رستم و محافظت از او: رخس از زمان قبول بند اطاعت و بندگی رستم، پیوسته خود را در برابر وی مسؤول می‌داند و محافظ و دوستدار و همراه و یاور اوست. علاوه بر میدانهای جنگ، زمانی که در مرغزارها، آزاد و رهاست؛ از رستم چشم بر نمی‌دارد و از او دور نمی‌شود و پیوسته مهر و محبتش را به رستم می‌نماید. گویا آن دو، یک روح در دو پیکره هستند، به گونه‌ای که هر کدام محافظ دیگری‌اند و مانند آشیل و اسبش کسانتس (خانتس) «نماینده دوجنبه مکمل یک شخصیت واحد هستند.» (شاعر و پهلوان، ۱۴۵)

در خان اول، شیر قصد دارد که بر رستم حمله کند و او را از پای در آورد. رستم در خواب است. رخس در برابر وی احساس وظیفه و در برابر شیر ایستادگی و با او مبارزه می‌کند و قبل از آنکه رستم بیدار شود با دستان خود بر سر شیر می‌کوبد و با دندانهای تیزش پشت شیر را می‌درد و او را در هم می‌شکند و با این کار خطر را از خود و رستم دور می‌کند.

در خان سوم، به دلیل حمله اژدها به دفاع از خود و رستم می‌پردازد و چند بار رستم را از خواب بیدار و آگاه می‌کند اما رستم از بیدار شدن ناراضی است. در ابتدا بامهربانی با رخس سخن می‌گوید به گونه‌ای که فردوسی از زبان خود و رستم او را مهربان رخس خطاب می‌کند و می‌گوید:

بدان مهربان رخس بیدار گفت که تاریکی شب نخواهی نهفت؟

(شاهنامه، ۲۶۰/۱)

دفعات بعد که رخس، رستم را بیدار می‌کند وی بر سر رخس فریاد می‌زند و او را به کشتن تهدید می‌کند و می‌خواهد. رخس در مرغزار آزاد و رهاست و وقتی می‌بیند که اژدها مجدداً در حال حمله به رستم است:

هم از مهر رستم دلش تا رمید چو باد دمان پیش رستم دمید

(شاهنامه، ۲۶۰/۱)

در این مرحله هم رخش، مرگ را از رستم دور می‌کند. در زمانی که اکوان دیو رستم را به دریا می‌اندازد، رستم با کوله‌باری از خستگی در حال خارج شدن از دریاست و با ابزار و وسایل به سوی رخش در حرکت است؛ رخش به دلیل احساس وظیفه و درک موقعیت و وظیفه‌شناسی، خود را به رستم می‌رساند و به رستم خسته و کوفته، آرامش می‌دهد:

سوی رخش رخشنده بنهاد روی روان، رخش، شد، نزد دیهیم جوی

(شاهنامه، ۲۵۹/۱)

در مرغزار پادشاه کابل، زمانی که رخش از نقشه و توطئه دشمن آگاه می‌شود تا آنجایی که توان دارد تلاش و کوشش می‌کند تا خود و خداوندگارش را از آن هلاکت گاه رهایی دهد و محبتش را به رستم بیشتر نمایان کند:

همی رخش از آن خاک نو یافت بوی تن خویش را گرد کرده چو گوی
همی جست و ترسان شد از بوی خاک زمین را به نعلش همی کرد چاک

(شاهنامه، ۳۵۸/۴)

رخش از رفتن به درون چاهها خود داری می‌کند اما رستم با اصرار، آن را را وادار به رفتن می‌کند و بند تقدیر و زمانه او را کشان کشان به سوی مرگ می‌برد.

یکی تازیانه برآورد نرم بزد تنگدل رخش را کرد گرم

(شاهنامه، ۳۵۸/۴)

و رخش به دلیل احساس وظیفه و اطاعت از خداوندگارش خود را به درون چاه پر از خطر می‌برد.

۲- وفادار و دوستدار رستم: آنطور که چوپان پیر، در آغاز گزینش رخش به رستم می‌گوید فقط رخش شایسته رستم و تنها رستم شایسته رخش است و از آن پس آن دو پیوسته با هم و یار و همدم یکدیگرند.

رخش به دلیل وفاداری به رستم حاضر نیست به دیگری غیر از رستم تن دهد، حتی در آغاز داستان رستم و سهراب، زمانی که فردوسی یا دیگر داستان‌پردازان می‌خواهند به بهانه‌ای رستم و رخش را به سمندگان بکشاند تنی چند از سواران ترک با نقشه از پیش

تعیین شده خود می‌خواهند رخس را از رستم جدا کنند. تلاش و کوشش زیادی می‌کنند تا او را از رستم دور کرده و به بند خود بکشند، رخس در این کشمکش از گرفتار شدن به بند آنان سر باز می‌زند و با آنان به مبارزه می‌پردازد و به دلیل وفاداری به رستم، حتی چند تن از آنان را زخمی می‌کند و از بین می‌برد.

سه تن کشته شد زان سواران چند نیامد سر رخس جنگی به بند

(شاهنامه، ۳۸/۲)

فقط در رزم رستم و اسفندیار است که رخس در برابر اسفندیار ناتوان می‌شود و میدان جنگ و مبارزه را ترک می‌کند، حتی دوستی و وفاداری او به رستم تا لحظهٔ مردن ادامه می‌یابد و قبل از گرفتار شدن در چاه شغاد تلاش و کوشش می‌کند تا رستم و خود را نجات دهد اما روند حماسه به گونه‌ای است که باید زندگی رستم و رخس در آنجا پایان بیابد. حتی پس از مرگ هم آن دو در یک دخمه دفن می‌شوند و این نمایانگر این است که رخس و رستم از زمان دوستی تا پایان زندگی و پس از آن در عالم دیگر با هم هستند.

۳- *حرف شنو، سخن فهم است:* در زمانی که رخس در خان اول شیر را از پای درمی‌آورد رستم احساس می‌کند که جسارت و شجاعت بیش از حد رخس برایش مشکل‌ساز خواهد شد، از این جهت از او می‌خواهد که دیگر با کسی نستیزد و او را از مبارزه با دیگران منع می‌کند. رخس هم سخنان او را در می‌یابد و به آنها عمل می‌کند:

تہمتن به رخس ستیہندہ گفت کہ با کس مکوش و مشونیز جفت
اگر دشمن آید سوی من پیوی و

(شاهنامه، ۲۵۹/۱)

او «در همه حال، در بزم و رزم رفیق راه و همدست و همدستان رستم است.» (تن پهلوان و روان خردمند، ۳۷)

در خان سوم، زمانی که ازدها به طرف رستم حمله می‌کنند، رخس به دلیل اطاعت‌پذیری، تا جایی که ممکن است خود را با دشمن درگیر نمی‌کند و برای بیدار و آگاه کردن رستم تلاش و کوشش می‌کند.

همی کوفت بر خاک روئیه سم همی کوفت سم و برافراشت دم

(شاهنامه، ۲۵۹/۱)

رستم بیدار می‌شود و پس از مدتی که خطری را احساس نمی‌کند به خواب می‌رود. اژدها مجدداً می‌خواهد از فرصت استفاده کند و به رستم گزند و زبانی برساند و رخش، به دلیل احساس مسؤولیت، برای دومین بار رستم را از خواب بیدار می‌کند و رستم:

بدان مهربان رخش بیدار گفت: «که تاریکی شب نخواهی نهفت؟»

(شاهنامه، ۲۶۰/۱)

سپس با زبان تند، خشم و ناراحتی‌اش را به رخش این‌گونه بیان می‌کند که:

گر این بار سازی چنین رستخیز سرت را بیرم به شمشیر تیز

(شاهنامه، ۲۶۰/۱)

بار سوم که اژدها می‌غرد و به طرف رستم حمله‌ور می‌شود، رخش در مرغزار مشغول چراست.

هم از مهر رستم دلش نا رمید چو باد دمان پیش رستم دوید

(شاهنامه، ۲۶۰/۱)

در جنگ با افراسیاب، رستم به تلاش و مبارزه بیشتری تمایل دارد. اگرچه می‌داند که رخش در کارزار هیچ سستی نمی‌کند، اما:

چنین گفت با رخش کای نیک یار مکن سستی اندر گه کارزار

(شاهنامه، ۳۵/۲)

پس یکی از ویژگی‌های رخش این است که «رستم با او سخن می‌گفت» و او هم «سخنان وی را به نیکی درمی‌یافت.» (حماسه سرایی در ایران، ۵۶۸)

۴- با هوش و زیرک: اگرچه اسب‌ها از هوش خوبی برخوردارند و یکی از ویژگی‌های آنها هوش و ذکاوت آنهاست، اما هوش و زیرکی رخش در شاهنامه نمود و جلوه دیگری یافته و زیرکی‌اش در سرتا سر جنگ‌ها و رزم‌های رستم نمایان است. و بنا بر قولی: «رخش رستم از حیث هوش و قوه عقل حیوانی عجیب بود» (حماسه سرایی در ایران، ۵۶۸) و شاید به خاطر همین زیرکی عجیب اوست که او را «یکی از عجایب مخلوقات جهان دانسته‌اند.» (همان)

این که رخس توانسته در جنگ با تورانیان و افراسیاب به خوبی بدرخشد و هفت خوان را با موفقیت پشت سر گذارد و از مازندران سر در آورده و بتواند پهنه گسترده ایران و جهان آن روز را درنوردد، دلیلی بر هوشیاری و ذکاوت اوست، گاه از جهت زیرکی و هوش همانند انسانهاست و گاه برخداوندگارش رستم برتری دارد. چنان چه هوشیاری وی نمی بود؛ اژدها رستم را از پای در می آورد. هوش زیاد او باعث شده تا بتواند زبان صاحبش را درک کرده و بفهمد و به همین دلیل نمی توان وی را اسبی معمولی به حساب آورد. رستم در خان اول او را هوشیار خطاب می کند و پس از کشتن شیر:

چنین گفت با رخس کای هوشیار که گفتت که با شیر کن کارزار؟

(شاهنامه، ۳۵/۲)

زیرکی و هوش رخس شبیه به هوش و زیرکی خانتوس، اسب آشیل است، زیرا وی (خانتوس) «قدرت پیشگویی و سخن گفتن» داشت و حتی «در جنگ تروا مرگ آشیل را ابراز می دارد» (انواع ادبی، ۷۵) و رخس هم، آنجا که در شکارگاه پادشاه کابل در حرکت است، به دلیل زیرکی و هوش بالا از رنگ تغییر یافته خاکها و بوی تازه آن، خطر را احساس می کند. گویا مانند اسب آشیل از مرگ صاحبش آگاه است و از این جهت به فکر چاره و رهایی است:

همی رخس از این خاک نو یافت بوی تن خویش را گرد کرده چو گوی
همی جست و ترسان شد از بوی خاک و ۰۰۰

(شاهنامه، ۳۵۸/۴)

۵- تیز بین: وی از جهت بینایی بسیار تیزبین است به گونه ای که در شب تاریک می تواند مورچه کوچکی را بر روی پلاسی سیاه آنهم از دو فرسنگی ببیند. وی از این جهت همان ویژگی هایی را که در کتاب مزدیسنا، ص ۱۴۱ برای یک اسب نیک و خوب برشمرده اند عیناً داراست. فردوسی در توصیف تیز بینی رخس این چنین می گوید:

به شب مورچه بر پلاس سیاه بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه

(شاهنامه، ۲۲۵/۱)

در خان سوم، تاریکی شب به گونه‌ای است که رستم پس از بیداری اژدها را نمی‌بیند، اما رخس به دلیل بینایی خوب، او را از فاصله دور دیده است. تیز بینی رخس در بینایی یا یک حسّ او خلاصه نمی‌شود. وی به دلیل هوش و فراست زیاد، حواس پنج‌گانه‌اش خیلی خوب عمل می‌کند و او هم از آنها خیلی خوب بهره می‌گیرد. جنگ و پیکار او در خان اول با شیر، در خان دوم گذر از بیابان سوزان خشک و تاریک، در خان سوم جنگ با اژدها و... نشانه‌ای از تیزبینی اوست. وی خطرها را خوب درک می‌کند و بسیار خوب به فکر چاره و رفع آنهاست. با توصیفی که فردوسی از ظاهر رخس می‌کند و گوشه‌های او را تیز و چون خنجر آبداری بیان و توصیف می‌کند و می‌گوید «دو گوشش چو دو خنجر آبدار» یقیناً می‌خواهد دقت و تیز بینی و عکس‌العمل خوب و سریع او را بیان کند.

تیزبینی او آنقدر است که در روز اول حماسه رستم و اسفندیار - اگرچه خسته و کوفته و مجروح شده - و احساس می‌کند که شاید رستم بر اسفندیار پیروز نخواهد شد یا دریافته که اسفندیار قهرمان دین بهی است مبارزه و کشتن او صحیح نیست، میدان را ترک می‌کند تا شاید رستم هم، از نبرد با او منصرف شود و یا فردای آن روز با چاره و اندیشه‌ای نو مبارزه را آغاز کند. حتی تیزبینی او آنقدر بالا است که در شکارگاه پادشاه کابل، با حسّ بویایی قوی، از تغییر ظاهری رنگ خاکها توطئه و خطر را خوب درک و احساس می‌کند.

همی رخس از این خاک نو یافت بوی تن خویش را گیرد کرده چو گوی
(شاهنامه، ۳۵۸/۴)

۶- *آزاده*: فردوسی از همان آغاز اسب گزینی رستم، داستان را به سمت و سویی سوق می‌دهد که از آن بر می‌آید که رخس هم باید مانند خداوندگارش - رستم - عاری از هر نوع بندگی باشد و به راحتی به بند کسان گرفتار نشود. از این جهت این کره سه ساله یا نارس هنوز داغی را بر پهلویش قبول نکرده و حتی به راحتی به بند رستم هم تن در نمی‌دهد:

کمند کیانی همی داد خم که آن کره را باز گیرد زرم

(شاهنامه، ۲۲۴/۱)

رستم به راحتی نمی‌تواند او را به بند کند و در زمان رویارویی با چوپان پیر که به او توصیه می‌کند «که ای مهتر اسب کسان را مگیر» و سپس:

پیرسید رستم، که این اسب کیست؟ که از داغ رویی دو رانش تهیست؟

(شاهنامه، ۲۲۵/۱)

چوپان پیر پاسخ می‌دهد که گفت و گوهای زیادی دربارهٔ این کره اسب شده است:

خداوند این را ندانیم کس همی اسب رستمش نامیم و بس

(شاهنامه، ۲۲۴/۱)

تلاش و کوشش رستم برای به بند کردن او یکی دوبار ادامه می‌یابد و رخس در فرار و گریز از رستم:

چپ و راست گفتمی که جادو شدست به آورد، تا زنده آهو شدست

(شاهنامه، ۲۲۶/۱)

حتی مادر رخس آنقدر جسور است که می‌خواهد سر رستم را با دندان بکند و حاضر نیست فرزندش، به بند او گرفتار شود. چوپان به رستم این چنین می‌گوید:

چو مادرش بیند کمند سوار چو شیر اندر آید کند کارزار

(شاهنامه، ۲۲۴/۱)

در آغاز داستان رستم و سهراب، زمانی که رستم در مرغزار سمنگان خفته است، رخس آزاد و رهاست، چمان و چران در مرغزار، تنی چند از ترکان قصد گرفتن و به بند کردن رخس را دارند، رخس تا آنجا که توان دارد مبارزه می‌کند و به بند آنان، تن نمی‌دهد. اگرچه رستم در خان اول، او را از مبارزه و رودروی با دشمنان بر حذر داشته، اما برای گرفتار نشدن به بند ترکان، با آنها مبارزه می‌کند به گونه‌ای که:

دو تن را به زخم لگد کرد پست یکی را سراز تن به دندان گسست

(شاهنامه، ۳۸/۲)

وی اغلب در مرغزارها و در زمانی که رستم در حال استراحت است آزاد و رهاست که از این جهت می‌تواند چشم‌زدی به آزادی و آزاده بودن او باشد:

لگام از سر رخش بر داشت خوار چرانده بگذاشت در مرغزار

(شاهنامه، ۲۵۷/۱)

۷- دارای فره (فرخ و خجسته) است: همانطور که رستم دارای فرّ پهلوانی بوده و می‌گوید:

یکی اسب خواهم کجا گرز من کشد با چنین فره و بُرز من

(شاهنامه، ۲۲۴/۱)

رخش هم بسیاری از ویژگیهای خداوندگارش - رستم - را داراست و فره مند و فرخ است و بنا بر سخنی «این اسب شیرکش دارای ویژگیهای فره و نیرویی است و...» (تن پهلوان و روان خردمند، ۳۷) از جمله در زمانی که زال فقط رخش را تنها اسبی می‌داند که می‌تواند به مازندران برود، می‌گوید:

اگر چه به رنجست هم بگذرد پی رخش فرخ ورا بسپرد

(شاهنامه، ۲۵۵/۱)

در نبرد رستم با اسفندیار، زمانی که سیمرخ تیرها را از بدن رخش بیرون می‌آورد رخش آن زور و فرّ گذشته را بدست می‌آورد، فردوسی در این باره چنین می‌گوید:

بر آن خستگی‌ها بمالید پر هم اندر زمان گشت با زور و فرّ

(شاهنامه، ۳۳۴/۴)

و از آنجایی که اسم اسب رستم، رخش و صفاتش رخشان، رخشنده است و از برخورد سم‌های او با زمین، آتش بیرون می‌جهیده، یکی از معانی فره همان نور است و چنانچه فره از کسی دور می‌شد نور هم از او دور می‌شده است مانند:

به جمشید بر تیره گون گشت روز همی کاست آن فرگیتی فروز

(شاهنامه، ۲۸/۱)

و چون نور با مهر که مورد ستایش رستم بوده مرتبط است، پس رخش و صفاتش هم، در راستای اهداف و ویژگیهای رستم است و همانطور که رستم دارای فره است، رخش هم دارای فره است.

ویژگی‌های طبیعی و حیوانی

۱- **زیبایی ظاهری:** آنطور که از نام و معنی‌اش بر می‌آید ظاهری زیبا داشته و همانطور که نام و صفاتش زیبا و خوش آیند است (رخش، رخشان، رخشنده و...) جسمش هم، زیبا، رخشان و تنومند بوده، به گونه‌ای که در سه سالگی از نظر جسمی پیلتن، بر و یالش فربه، میانش نزار و گزین شده بزرگان و روزگار بوده و ویژگی‌های یک اسب زیبا را دارا بوده است. گوش‌ها تیز و باریک بوده و آنطور که فردوسی در توصیف مادررخش می‌گوید: مثل شیر لاغر میان و کوتاه لنگ بوده و نژادش از نژاد اسب‌های کابلی:

تنش پرنگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر ارغوان

(شاهنامه، ۲۲۵/۱)

رنگش زیبا و بور ابرش و گاه او را به دلیل زیبایی و هم‌رنگ گل بودنش، گلرنگ نامیده‌اند از جمله «به زین اندر آورد گلرنگ را» (شاهنامه، ۲۲۶/۱). حتی در زمانی که رستم بر او سوار می‌شود رخش و رستم آنقدر با هم تناسب دارند و زیبا به نظر می‌رسند که:

دل زال زر شد چو خرّم بهار ز رخس نو آیین و فرّخ سوار

(شاهنامه، ۲۲۶/۱)

۲- **جسارت و بی‌پروایی:** یکی از ویژگی‌های پهلوانان جسارت و بی‌پروایی آنان است. رخش هم به دلیل نترسی و بی‌پروایی‌اش در شاهنامه توانسته در بین پهلوانان و دیگر اسب‌ها بسیار خوب بدرخشد و خود پهلوانی فراتر از بسیاری از پهلوانان شاهنامه شده و شاخص شود.

اگر چه در اسب گزینی رستم، جسارت و شجاعت رخش و مادرش نشان می‌دهد که او اسبی غیر عادی است و با خوی و جسارت مادرش پرورش یافته؛ فردوسی جرأت رخش را در آغاز کره‌گی او این‌گونه بیان می‌کند:

به نیروی پیل و به بالا هیون به زهره چو شیر گه بیستون

(شاهنامه، ۲۲۵/۱)

فردوسی در آغاز نبرد رستم و افراسیاب، رخش را پیل خشمگین و ژبانی می‌داند و می‌گوید:

تَهْمَتَن بِيوشِيد بِيَرِيان نَشْت از بَر ژنْدِه پِيلِ ژِيان

(شاهنامه، ۳۰/۲)

در خان اول، همه کاره رخش است و با جسارت خاصی که دارد شیر را از پای در می‌آورد و چون شیری بر شیر حمله می‌کند و سپس او راتکه و پاره می‌کند:

دو دست اندر آورد و زد بر سرش همان تیز دندان به پشت اندرش

(شاهنامه، ۲۵۷/۱)

در آغاز خان دوم، به دلیل گستاخی بیش از حدش، رستم او را از ستیز با دشمنان برحذر می‌دارد:

تَهْمَتَن بَه رَخْش سَتِيهِنْدِه كَفْت كِه با كَس مَكوش و مَشو نيز جَفْت

(شاهنامه، ۲۵۹/۱)

در خان سوم، که رخش می‌بیند شاید اژدها به رستم گزندگی برساند و رستم نتواند اژدها را از پای در آورد، جسارتش او را به حال خود وا نمی‌گذارد. گستاخی و بی‌پروایی او به حدی است که با دندانهای خود مانند حیوان درنده‌ای، اژدها را از هم می‌درد و باعث حیرانی و تعجب و فرو ماندگی رستم می‌شود؛ به گونه‌ای که رستم از ترس و حیران شدن، به خدا پناه می‌برد:

چو زور تن اژدها دید رخش کز آن سان بر آویخت با تاج‌بخش
بمالید گوش و در آمد شگفت بکند اژدها را دو دندان به کفت
بدرید پشتش به دندان، چو شیر در او خیره شد پهلوان دلیر

(شاهنامه، ۲۶۰/۱)

بترسید و بس در شگفتی بماند همی پهلوان نام یزدان بخواند

(شاهنامه، ۲۶۱/۱)

در زمانی که سواران ترک می‌خواهند رخش را از پهلوان جدا کرده و با خود به سمنگان ببرند، با آنان گستاخانه به نبرد می‌پردازد و با جسارت با دندان‌هایش سر یکی

از تورانیان را از تن جدا کرده و دو تن را با ضربه لگدهایش بر زمین کوبیده و زخمی می‌کند.

دو تن را به ضرب لگد کرد پست یکی را سر از تن به دندان گسست

(شاهنامه، ۳۸/۲)

شخصیت رخس از جهت جسارت و بی‌پروایی همانند شخصیت رستم و گاه جسورانه‌تر از او به تصویر کشیده و نمایانده شده است.

۳- صدای مهیب و رعد آسایی دارد: به دلیل غیرعادی بودن جسم و اندام رخس،

اکثر ویژگی‌ها و خصوصیات او هم فراتر از دیگر اسبان است. صدای او با صدای دیگر اسبان شاهنامه متفاوت است. از جهت صدای بلندش شبیه اسب تک شاخ اسطوره‌ای یونانی است که تیز یاس، مورخ یونانی، در توصیف آن گفته «صدای عرعرش بس بلند بوده.» (کتاب موجودات خیالی، ۳۹۱) در سه جای از شاهنامه صدای رخس طنین‌انداز و شاخص شده است.

۱- در زمانی که رستم و رخس برای آزادی و رهایی کاووس به مازندران می‌روند، رخس در آغاز شهری که کاووس و دیگر پهلوانان در آن زندانی و در بنداند، با صدای رعد آسای خود به آنها نوید ورود می‌دهد:

چو آمد به شهر اندرون تاج بخش خروشی بر آورد چون رعد، رخس

(شاهنامه، ۲۶۷/۱)

کاووس با شنیدن صدای شیهه رخس تازه و شکوفا می‌شود و شادمان به دیگر پهلوانان می‌گوید:

خروشیدن رخشم آمد به گوش روان و دلم تازه شد زین خروش

(شاهنامه، ۲۶۷/۱)

۲- بنا بر گفته کاووس یکبار دیگر هم رخس، در دوره کیقباد که با افراسیاب می‌جنگیده، این چنین خروش و فریادی را داشته و از رخس شنیده است:

به گاه قباد این چنین شیهه کرد کجا کرد با شاه ترکان نبرد

(شاهنامه، ۲۶۷/۱)

۳- در حماسه رستم و اسفندیار، رخس پس از اینکه با منقارِ سیمرغ التیام و مداوا می‌یابد گویا زندگی دوباره‌ای یافته و یکبار دیگر صدای رعدآسای خود را در شاهنامه طنین‌انداز می‌کند و رستم را شادمان و امیدوار به جنگ و پیروزی می‌کند:

همانگه خروشی برآورد رخس بخندید شادان دل تاجبخش

(شاهنامه، ۳۳۵/۴)

رستم در آغاز رویارویی با اسفندیار، برای این که او را از جنگ با خود باز بدارد، صدای رخس را یکی از عوامل ترس و شکست افراسیاب در حمله به ایران می‌داند و می‌گوید:

چو دید آن درخشان، درفش مرا به گوش آمد آن بانگ رخس مرا
بپرداخت ایران و شد سوی چین و...

(شاهنامه، ۳۱۲/۴)

۴- **رویینه سم:** سُمهای رخس رویینه، محکم و مقاوم است و تنها او است که افتخار گذشتن از مسیر مازندران را دارد. زال، فقط پیِ رخس را شایسته طی کردن این مسیر سخت و طاقت‌فرسا می‌داند.

در آغاز نقش آفرینی و پهلوانی رستم، فردوسی سم رخس را رویینه بیان کرده و این- علاوه بر محکمی و مقاومت زیاد سُمهای رخس- شاید به این دلیل است که می‌خواهد به خواننده بفهماند که سیر آتی اعمال و کردار رخس و رستم، مقاومت در برابر سختی‌ها و مشکلات روزگار و رزم‌ها و حملات بیگانگان و فروکوبیدن سم رویینه خود بر سر دشمنان و پهنه گسترده جهان آن روز است و به گونه ایما می‌خواهد قهر، خشم، قدرت و غلبه آزادگان بر بیگانگان را بیان کند.

این که چرا فردوسی سُمهای رخس را رویین و رویینه یا پولادین بیان کرده است می‌تواند دلیل‌های مختلفی داشته باشد: ۱- رویینه بودن سُمها سمبل ضد ضربه بودن و نفوذناپذیری آنهاست. روی و پولاد مظهر محکمی و مقاومت بوده‌اند ۲- ذهنیت رویین‌تنی پهلوانان که از گذشته‌های دور در ذهن بشر بوده؛ هنوز هم در ذهن فردوسی جای داشته است و وی به کنایه و ایما می‌خواسته بیان کند که رخس هم مانند رستم و اسفندیار و... به گونه‌ای همان رویین‌تنی را دارا و موجودی فرا طبیعی بوده است. در چند جای از شاهنامه سُمهای رخس رویینه بیان شده است.

۱- در هنگامی که رستم می‌خواهد با افراسیاب روبرو شود و آغاز نبرد ملیت ایرانی با بیگانه است و رستم و رخس باید عظمت و قدرت خود را به دشمنان بنمایانند، می‌گوید:

بر انگیخت پس رخس رویینه سم بر آمد خروشیدن گاو دم

(شاهنامه، ۲۳۴/۱)

۲- در خان سوم، زمانی که رستم خفته و اژدها در حال حمله به رخس و رستم است:

همی کوفت بر خاک رویینه سم همی کوفت سُم و بر افراشت دم

(شاهنامه، ۲۵۹/۱)

۵- فولاد سم: در طول شاهنامه، فردوسی سُم‌های رخس را فقط دو بار پولادین بیان کرده.

۱- در آغاز معرفی رخس و اسب‌گزینی رستم، فردوسی یکی از ویژگی‌های رخس را فولاد سُم ذکر می‌کند و او را برای برخورد با مشکلات و سختی‌های روزگار آماده، محکم و فولادین نشان می‌دهد:

سیه چشم و افراشته گاو دم سیه خا... و تند و پولاد سم

(شاهنامه، ۱۹۵/۳)

۲- در زمانی که بیژن در درون چاه، زندانی است و منیژه منتظر آمدن رخس و رستم است، فردوسی انتظار او را چنین بیان می‌کند:

به دلش اندرون بانگ رویینه خم که آید ز ره رخس فولاد سم

(شاهنامه، ۱۹۵/۳)

۶- تندرو و تیز تک: رخس در کنار مادری پرورش یافته که سرکش تند و تیز است. مادرش در میان گله اسبان زال، آزاد و رهاست. از آغاز کودکی رخس کسی نتوانسته او را به بند کند و بر پهلوهای او داغ و نشانه‌ای بگذارد. سرعتش، همانند سرعت باد است و از آنجایی که نژادش - در برخی منابع - از جهت جنس نر به نژاد اسب‌های دریایی می‌رسد از جهت سرعت هم مانند آنهاست که می‌گویند «اسب آبی در روز می‌تواند صدها مایل حرکت کند.» (کتاب موجودات خیالی، ۳۷)

چوپانِ پیر، رخش را از جهت سرعت، برای رستم این‌گونه تصویر می‌کند که:

همی رخش خوانیم و بور ابرش است بخوبی چو آب و به تگ آتش است

(شاهنامه، ۲۲۵/۱)

در زمانی که رستم می‌خواهد او را به بند بکشد، با سرعت به این طرف و آن طرف گریزان و در حرکت است گویا یکی دو بار از گرفتار شدن به کمند خودداری می‌کند و پس از گرفتار شدن به بند رستم، سرعتش را که یک سرعت تخیلی و جادویانه است، به نمایش می‌گذارد:

چپ و راست گفتی که جادو شدست به آورد تا زنده آمو شدست

(شاهنامه، ۲۲۶/۱)

در زمانی که رستم در میدان نبرد به دنبال کاووس است و می‌خواهد او را از پای در آورد و او در فرار و گریز است، سرعت رخش غیر عادی است و چون عقابی با پر و بال به تصویر کشیده شده است:

به ران اندر آورد و کردش دوال عقابی شد آن رخش با پر و بال

(شاهنامه، ۶۹/۳)

و در خان هفتم:

ابا خویشتن برود اولاد را همی راند آن رخش چون باد را

(شاهنامه، ۲۶۹/۱)

در کشته شدن گهار گهانی به دست رستم، رخش مانند گرد و غباری تند و سرکش در حرکت است، به گونه‌ای که هوا لاجوردین و زمین سرخ رنگ می‌شود:

همی تاخت رستم پس او چو گرد زمین لعل گشت و هوا لاجورد

(شاهنامه، ۹۷/۳)

۷- در زمان حرکت از سم‌های او آتش پدید می‌آید: به دلیل جسم سنگین رخش و رستم و قدرت و سرعت زیاد رخش از تماس و برخورد سُم‌های رویین و فولادین او با زمین، در زمان حرکت، آتش بیرون می‌جهد:

همی آتش افروزد از خاک و سنگ نیار آمد از بانگ هنگام جنگ

(شاهنامه، ۶۵/۳)

یقیناً هدف فردوسی از بیان این مطلب این است که می‌خواهد به گونه‌ای ایما، سوزاندگی و نابودکنندگی سُمهای رخس را برای مخاطبان بنمایاند.

۸- *بی‌مانند و بی‌همال است*: همانطور که خداوند رخس بی‌همال و بی‌مانند است و فردوسی گفته:

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چو رستم نیامد پدید

رخس هم در تمامی ویژگی‌ها و خصوصیات بی‌نظیر است. کیخسرو در بیان عظمت، بزرگی و بی‌مانندی رخس به رستم این چنین می‌گوید که:

زمین گردِ رخس تو را چاکر است زمان بر تو چون مهربان مادر است

(شاهنامه، ۳۱/۳)

رخس نه تنها در دیده‌آزادگان بی‌همال است؛ بلکه در نظر بیگانگان و ترکان هم نظیر و مانندی ندارد. در نبرد رستم و سهراب، آنجا که سهراب احساس کرده، اسبی را که دیده؛ اسب رستم است و برای اطمینان از هجیر می‌پرسد که آیا آن اسب، اسب رستم است؟ هجیر پاسخ می‌دهد:

هم آورد او بر زمین پیل نیست چو گرد پی رخس او نیل نیست

(شاهنامه، ۷۱/۲)

(اگر چه در بعضی نسخ این بیت را از زبان کیکاووس برای تشویق رستم به جنگ با سهراب هم بیان کرده‌اند). از جهت اندام و کف پاها و ... هیچ اسبی حتی اسب سهراب که از نژاد اوست؛ همانندی او را ندارد و در تمامی ویژگی‌ها همچون رستم بی‌همتا است.

۹- *هماهنگی و تناسب بین نام، صفات و عملکردهای وی*: نام این اسب رخس

«رئو خشته اوستایی به معنی درخشیدن و تابش و آذرخش است.» (نامه باستان، ج ۲۹۶/۲) و صفاتی را که فردوسی برای او ذکر کرده، رخشان و رخشنده است و عملکردش در میدان‌های جنگ، درخشیدن و از برخورد سُمش با زمین، آذرخش پدید می‌آمده و با توجه به این که از اسب هم «به عنوان نشانه ویژه آفتاب سخن رفته» (همان ۲۹۵) و آیین

رستم هم مهری بوده و مهرمنع روشنایی و آتش است، پس اینها بدون دلیل در کنار هم قرار نگرفته‌اند، بلکه با هم نوعی تناسب و هماهنگی داشته و با هم مرتبط و در راستای خواسته‌ها و اهداف و آیین رستم بوده است.

در خورشید یشت آمده که «در همه جا این ارونند اسب که اسب تیزرو است، از صفات خورشید است.» (اساطیر فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، ۴۳۴/۱)

خلاصه سخن این که یکی از عوامل اصلی به شهرت رسیدن و برجسته شدن رستم اسب او بوده است. همان طور که رستم یک پهلوان اسطوره‌ای است رخس هم یک اسب اسطوره ایست. اگر رستم پهلوان بی نظیر دوران حماسی است و صفات و ویژگی‌هایی دارد که دیگر پهلوانان آنها را ندارند؛ رخس هم در میان اسبان شاهنامه، بی‌مانند است و صفات و ویژگی‌های او را دیگر اسبهای شاهنامه ندارند.

رخس یک اسب فرامعمولی است. رفتار، کردار و توانش گاه حیوانی، گاه انسانی، گاه فراتر از انسان‌ها به نظر می‌رسد.

گاه رستم با وی سخن می‌گفته، او هم سخن رستم را درک می‌کرده و حتی در درک، شجاعت، جسارت، تیزهوشی، گاه از رستم برتر نمایانده شده است. صفات و ویژگی‌هایی که به او نسبت داده‌اند؛ صفات و ویژگی‌های شایسته، زیبا و موردپسند است. نامش رخس است. صفات زیبایی چون رخشان، رخشنده، گلرنگ دارد، وجودش «پرنگار» است و «چون داغ گل سرخی که بر ارغوان یا زعفران» افتاده باشد، خوشایند و زیباست. صفات دیگری که اهمیت و عظمت وی را در بردارد، داراست. صفت‌هایی چون رویینه سم، فولادسم، گاه چون آتش سوزاننده و گاه چون باد تند و سریع است. از جهت جسم و اندام پیل پیکر، پیلتن، ژنده پیل، چون که بیستون و... است.

خصوصیات و ویژگی‌های انسانی را داراست. زیرا دارای مهر و محبت، احساس مسؤولیت، محافظ، وفادار و دوستدار خداوندگارش - رستم - است. هم‌چنین در بسیاری مواقع از رستم دفاع می‌کند. حرف شنو، سخن فهم، باهوش زیرک، تیزبین، آزاده و دارای فره و فرخ است.

گاه در مبارزه از حیوان‌هایی چون (شیر، اژدها) که مظهر درتدگی و شجاعتند برتر است و گاه مانند پهلوانی شجاع و جسور سر را از تن انسان‌ها جدا می‌کند.

ویژگی‌های حیوانی او از حد معمولی و طبیعی بالاتر است. زیبایی ظاهری، جسارت، گستاخی بیش از حد، صدای رعدآسا و بسیار بلندی دارد. رویینه سم، فولادسم، تیزرو است. در نهایت بین نام و صفات و عملکردهای او تناسب و هماهنگی وجود دارد.

منابع و مأخذ

۱. اسلامی‌ندوشن، محمدعلی: *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، دستان، تهران، چ پنجم، ۱۳۶۹.
۲. بورخس، خورخه لوئیس: *کتاب موجودات خیالی*، ترجمه احمد اخوت، ارست، تهران، چ اول، زمستان ۱۳۷۳.
۳. پورداود: *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران، چ سوم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
۴. دیوید سن، الگا: *شاعر و پهلوان در شاهنامه*، ترجمه دکتر فرهاد عطایی، نشر تاریخ ایران، تهران، چ اول، زمستان ۱۳۷۸.
۵. رضی، هاشم: *اوستا*، تهران، چ دوم، ۱۳۸۰.
۶. زنجانی، محمود: *فرهنگ جامع شاهنامه*، عطائی، تهران، چ دوم، ۱۳۸۰.
۷. شمیسا، سیروس: *انواع ادبی، فردوسی، چ دهم*، ۱۳۸۳.
۸. صفا، ذبیح‌الله: *حماسه‌سرایی در ایران*، امیرکبیر، تهران، چ پنجم.
۹. عقیقی، رحیم: *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، توس، تهران، چ اول، تابستان ۱۳۷۴.
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم: *شاهنامه فردوسی*، تصحیح ژول مول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چ چهارم، ۱۳۶۹.
۱۱. کزازی، میرجلال‌الدین: *نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه)*، سازمان مطالعه و کتب دانشگاهی، تهران، چ اول، پاییز ۱۳۸۱.
۱۲. مسکوب، شاهرخ: *تن پهلوان و روان خردمند*، طرح نو، تهران، چ اول، ۱۳۷۴.
۱۳. معین، محمد: *مزدیسنا و ادب فارسی*، به کوشش مهین‌دخت معین، دانشگاه تهران، آبادان ۱۳۶۳.
۱۴. واحد دوست، مهوش: *نهادینه‌های اساطیری*، سروش، تهران، چ اول، ۱۳۷۹.